

**بخش هفتم:**  
**نوسان‌های ارز و طلا در بازارهای**  
**ملی و بین‌المللی**

---

---

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## درباره نوسان های اخیر

### قیمت طلا و ارز

پیرامون ریشه یابی گرانی های اخیر

#### چکیده

بررسی افزایش شدید قیمت ارز و طلا در بازارهای داخلی و ریشه یابی افزایش قیمت ها موضوع این گزارش است.

#### مقدمه

طی چند هفته اخیر، بازار با افزایش شدید و بی سابقه نرخ طلا و ارز مواجه بوده است. بررسی بازتاب این امر در جامعه و رسانه های گروهی نشان دهنده عکس العمل های متفاوتی است و دلایل مختلفی برای این افزایش بی رویه ذکر می شود. از آن جا که افزایش نرخ ارز و طلا، افزایش قیمت سایر کالاها را نیز به دنبال دارد، موضوع باید برای همه مسئولان کشور با اهمیت تلقی گردد.

در گزارش حاضر، ابتدا دیدگاه رایج که عمدتاً بیش تر نظریه های مسئولان و کارشناسان بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران است و در طی جلسات مختلف در مجلس شورای اسلامی یا دولت مطرح کرده اند ارائه گردیده است.

سپس در بخش دوم گزارش، این دیدگاه رایج از سوی برخی از کارشناسان و اقتصاددانان مورد نقد قرار گرفته، ضعف های اساسی آن تشریح گردیده است. این گزارش نتیجه گرفته است که دیدگاه رایج از دقت و صلاحیت کارشناسی کافی برخوردار نیست. به نظر می رسد با توجه به اهمیتی که مسأله مذکور داراست، لازم باشد نشست های ویژه کارشناسی در مجلس شورای اسلامی تشکیل و به راه حل های مناسب پرداخته شود.

تشریح دیدگاه رایج در خصوص دلایل افزایش قیمت طلا و ارز  
دلایل افزایش قیمت طلا و ارز را می توان به دو دسته عوامل اقتصادی و عوامل سیاسی و روانی تقسیم کرد. در بررسی عوامل اقتصادی با توجه به سیاست های مالی و سیاست های

۱. این مقاله گزارشی است که در «دفتر معاونت پژوهشی» در بهمن سال ۱۳۷۳ تهیه و در مرکز پژوهش های مجلس منتشر شده است.

پولی و اهمیت آن‌ها می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱. جامع‌های که از نظر مالی دارای تعادل است، بین هزینه‌ها و درآمدهایش تعادل برقرار است. عدم تعادل در یک یا دو سال مشخص را، شاید بتوان پذیرفت ولی عدم تعادل‌های متوالی، در واقع روانه کردن نقدینگی به سمت کالاهایی است که وجود خارجی ندارند. از آغاز برنامه اول، دولت تلاش فراوانی به عمل آورده که بودجه را متعادل کند. اگرچه در این زمینه تا حدی نیز موفق شد ولی به دنبال اجرای سیستم تک نرخ ارز، تعهدات سنگینی از بابت اعتبارات گشایش شده با نرخ ۷۰ ریال بر دوش دولت باقی ماند که برای پرداخت آن در سررسید، پیش بینی لازم به میزانی که مورد نیاز بود به عمل نیامد. کسری ریال مورد نیاز در قالب حساب بدهکار «ذخیره تعهدات» متجلی شد که در واقع یک کسر بودجه واقعی است و رقم آن تاکنون به یازده هزار میلیارد ریال افزون شده است. وقتی این رقم را با رقم کل بودجه سال مقایسه می‌کنیم به کلان بودن این رقم بیش تر بی می‌بریم و این در حالی است که فرض کنیم دولت، کسر بودجه دیگری ندارد. در حالی که طبق اطلاعات موجود درآمدهای مالیاتی پیش بینی شده در بودجه محقق نشده و خود این امر بر میزان کسر بودجه افزوده است.

۲. این کسر بودجه باعث افزایش شدید نقدینگی شده و آن راه حدود ۶۰ هزار میلیارد ریال رسانده است. این حجم از نقدینگی به دنبال کالا می‌گردد و می‌خواهد حفظ ارزش کند. کسی که دارای نقدینگی است، چه انتخابی برای سرمایه‌گذاری دارد؟

۲-۱. آن را در بانک سپرده‌گذاری کند و سودی معادل ۱۲ درصد یک ساله و حداکثر ۱۶ درصد ۵ ساله دریافت کند. با نرخ تورم رسمی ۳۵ درصد چه کسی حاضر به این سرمایه‌گذاری است؟

۲-۲. اوراق مشارکت بخرد. اولاً حجم اوراق مشارکت محدود است. ثانیاً حداکثر نرخ سود ۲۵ درصد است که باز در مقابل نرخ تورم ۳۵ درصد، زیان خالص او ۱۰ درصد است. افزایش ارزش اوراق در بازار غیر ملموس است و سرمایه‌گذار را جذب نمی‌کند.

۲-۳. به خرید و فروش کالا و مواد اولیه بپردازد. اجرای طرح مبارزه با گرانفروشی و تعزیرات، این راه را بسته است و سرمایه‌دار این سرمایه‌گذاری را ناامن می‌داند.

۲-۴. به خرید سهام کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی بپردازد. با اجرای مصوبه‌ای در مجلس شورای اسلامی در خصوص فروش سهام کارخانه‌ها به ایثارگران، این امر به دلیل زمینه مخالفت قبلی، از سوی دولت دچار دست انداز و توقف شده است.

۲-۵. اخیراً بازار خرید و فروش ارز نیز ناامن شده و معاملات ارزی خارج از بانک‌ها و صرافی‌ها غیرقانونی اعلام شده و معاملات داخلی آن را ناامن کرده است. مجموعه شرایط فوق سرمایه‌گذار را به سمت معاملات سکه طلا سوق داده و افزایش شدید قیمت سکه را موجب شده است. از آن جا که بازار سکه طلا و ارز به هم مرتبط هستند، افزایش هر یک

موجب افزایش دیگری می‌شود. تنها سکه طلا و ارز نیست که افزایش یافته بلکه بهای اتومبیل نیز که نقل و انتقال آن به نسبت آسان است به شدت بالا رفته است. این افزایش بها در بخش مسکن هم دیده می‌شود ولی، به دلیل آن که مسکن به سهولت قابلیت نقدینگی ندارد، میزان افزایش آن کم‌تر از طلا، ارز و اتومبیل بوده است.

۳- مهم‌ترین ابزار بانک مرکزی برای هدایت نقدینگی به سوی بانک‌ها، نرخ سود است. اعمال سیاست‌های پولی از طریق تغییر نرخ سود از ابزارهای مهم در کنترل نقدینگی و هدایت آن به سوی تولید است. تقریباً در همه کشورهای که نرخ متوسط سود سپرده‌ها بالاتر از نرخ تورم است، این هرج و مرج و بی‌نظمی دیده نمی‌شود ولی چنان‌چه نرخ سود، کم‌تر از نرخ تورم باشد، همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد هیچ نیرویی نمی‌تواند حتی مردم عادی را وادار به سپرده‌گذاری در بانک کند، چه رسد به صاحبان ثروت و سرمایه‌گذاران. اصولاً خود این مطلب که «پول مردم را با نرخ سود یک ساله ۱۲ درصد در بانک نگهداریم در حالی که نرخ تورم ۳۵ درصد است و در پایان سال به طور واقعی به او، ۲۳ درصد ( $35 - 12 = 23$ ) سود بدهیم و به عبارت دیگر ۲۳ درصد از ارزش اصل پول او کم شود» از نظر شرعی جای تأمل و بررسی دارد. اگر تغییر نرخ سود و افزایش آن، تالی فاسد روی تولید دارد و انجام آن مقدور نیست، چرا کاهش نقدینگی را از طریق یک بودجه متوازن انجام نمی‌دهیم؟ یک تحقیق انجام شود که طی ۶ سال گذشته چه قدر کسر بودجه داشته‌ایم و چه فکری برای متعادل کردن آن کرده‌ایم؟

۴- یک عامل بسیار مؤثر دیگر، از دیدگاه اقتصادی در افزایش نرخ ارز و طلا، بحث «قاچاق» است. مملکت، هزاران کیلومتر مرزهای آبی و خشکی دارد. کنترل و جابجایی به‌وجوب آن برای جلوگیری از ورود کالاهای قاچاق امری محال است. به این ترتیب هرگونه محدودیتی در جهت ورود کالا از مجاری رسمی، تقاضا را به سمت بازار قاچاق سوق می‌دهد و تاکنون هیچ‌گونه اقدام عملی برای مبارزه جدی (بجز قاچاق مواد مخدر و افلام غیرمجاز) به عمل نیامده است. انبارها و مغازه‌ها در سراسر کشور مملو از کالاهای لوکس، لوازم خانگی، ظروف، پارچه و هزاران قلم لوازم آرایش و... است که تقریباً هیچ کدام از کانال‌های رسمی گمرک وارد کشور نشده‌اند و حقوق و عوارض گمرکی آن‌ها پرداخت نشده است. افزایش تقاضا برای واردات کالا به صورت قاچاق یکی از عوامل مهم و مؤثر در افزایش نرخ ارز و طلا است که نیاز به توجه جدی دارد.

۵- بُعد سیاسی قضیه هم موضوعی قابل تأمل است. بر سر یکسری مواضع اعتقادی، ما با دنیای استکباری و سرمایه‌داری در جنگ و ستیز هستیم، در حالی که در بعد اقتصادی به تکنولوژی، کالاها و اعتبارات آن‌ها نیازمندیم. به عنوان نمونه دنیای سرمایه‌داری غرب، مواضع ما را در خصوص طرح سازش رژیم اشغالگر قدس و فلسطینی‌ها، سلمان رشدی، حمایت از مبارزان مسلمان در الجزایر، بوسنی هرزگوین، افغانستان... نمی‌پسندد و سعی

می‌کند ما را از نظر اقتصادی تحت فشار قرار دهد. اگرچه این فشار در تضاد با منافع خودشان هم هست ولی، آثار آن را در محدود کردن اعتبارات اعطایی که خود بر تعهدات ارزی کشور فشار وارد کرده است، نمی‌توان کتمان کرد. ما باید بهای مواضع سیاسی را که اتخاذ می‌کنیم بپردازیم. بخشی از افزایش نرخ ارز بابت محدودیتی است که در اعطای اعتبارات برای ما به وجود آورده‌اند که خود عکس‌العملی از مواضع سیاسی در دنیا است. ۶- و بالاخره از نظر روانی و در بُعد داخلی، سیاست‌هایی که در ایجاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اتخاذ می‌شود با یکدیگر هماهنگی ندارد و گاهی اوقات متضاد است؛ مثلاً در حالی که برای رشد و تولید صنعت سمینار تشکیل می‌دهیم و سرمایه‌داران خارجی را به همکاری دعوت می‌کنیم، از تریبون‌های مختلف علیه سرمایه‌دار و مصادره اموال آن‌ها صحبت می‌کنیم. در حالی که دم از مشارکت مردم و خصوصی‌سازی می‌زنیم، برای بخش خصوصی در قالب کنترل قیمت، توزیع و... محدودیت ایجاد می‌کنیم و سیستم‌های تعزیرات را به پا می‌کنیم و از این نمونه‌ها زیاد است.

کسانی که دارای سرمایه هستند و با این تضادها مواجه می‌شوند، در سرمایه‌گذاری بنیادی و تولیدی دچار تردید می‌شوند و اگر خیلی مایل به کار در کشور باشند به دلایلی می‌پردازند ولی، همواره یک پای آن‌ها در کشورهای مجاور و یک پای‌شان در داخل به دنبال استفاده از موقعیت‌های دلالتی است.

آن‌هایی که برای تولید سرمایه‌گذاری کرده‌اند، در تولید به خصوص با سیستم تعزیرات دچار تردید می‌شوند و تمایل به خروج سرمایه پیدا می‌کنند. سرمایه به دنبال امنیت اقتصادی می‌گردد. اگر سرمایه‌گذار احساس امنیت نکند دو اتفاق می‌افتد که هر دو بر نرخ ارز تأثیر مستقیم دارد:

اولاً، تولید نمی‌کند. لذا کمبود کالا به وجود می‌آید و باید آن کالا را وارد کرد که احتیاج به ارز پیدا می‌شود و تقاضای ارز، قیمت را بالا می‌برد.

ثانیاً، سرمایه‌گذار به فکر تبدیل سرمایه و انتقال آن به خارج می‌افتد (فرار سرمایه) که خود عامل بزرگی در ایجاد تقاضا و در نهایت افزایش قیمت ارز است.

نگاهی به تیترومطبوعات طی چند ماه اخیر به خوبی این تضادها را نشان می‌دهد و یکی از دلایل طبیعی افزایش نرخ ارز همین امر است.

۷. جدای از نکات فوق، دو عامل دیگر هم در افزایش نرخ ارز در چند روز اخیر مؤثر بوده است:

- بحث بودجه سال ۱۳۷۴ که در مجلس شورای اسلامی مطرح است و عده‌ای شایع کرده‌اند که مجلس می‌خواهد نرخ ارز را در سال ۱۳۷۴ افزایش دهد. این شایعه از آن جاناتاشی شده که در بخش «سایر درآمدهای» بودجه رقمی حدود ۲۳۰۰ میلیارد ریال از محل فروش ارز (یا مابه‌التفاوت نرخ ارز) گذاشته‌اند که عده‌ای ناآگاهانه یا شاید هم عمدی شایع کرده‌اند

که دولت و مجلس می‌خواهند نرخ ارز را در سال آینده ۱۰۰ تومان بالا ببرند و این درآمد حاصل مابه التفاوت نرخ ارز است.

- بحث طرح جدید ارز صادراتی است که بازار از مدت‌ها قبل انتظار آن را می‌کشید و چون آزاد شدن نقل و انتقالات مربوط به ارزهای صادراتی در مرکز ثقل این طرح قرار داشت و پیش‌بینی بازار این بود که این موضوع چون باعث تسهیل معاملات می‌شود نرخ ارز افزایش می‌یابد و در واقع بخشی از هلت افزایش نرخ ارز آثار روانی ناشی از پیش‌بینی آزاد کردن نقل و انتقالات ارزهای صادراتی در این طرح بود.

### نقد دیدگاه رایج توسط برخی از کارشناسان اقتصاد

بی‌تردید، افزایش ناگهانی قیمت طلا و ارز که هراز چندگاهی در اقتصاد ایران اتفاق می‌افتد را باید به عنوان ضربه بر اقتصاد پذیرفت.

در نخستین نگاه، بررسی هر یک از این ضربه‌ها امری ساده می‌نماید. مسئولان برای توجیه هر یک از ضربه‌ها استدلال ویژه‌ای را مطرح می‌کنند که بسیار هم رایج گردیده و در نهایت امر فقط به چارچوبی تکراری باز می‌گردد.

طبق این دیدگاه یا صحیح‌تر بگوییم بر اساس تحلیل مسئولان، تولید و سرمایه‌گذاری در کشور سیری صعودی داشته است. در این مجموعه رشد یابنده، نقدینگی بخش خصوصی به سرعت و بیش از حد انتظار افزایش یافته و در نتیجه بحرانی بروز کرده که سبب شده نظام برانده تولید، بهینگی ساختاری خود را از دست بدهد. نظر به این که محدودیت‌هایی، از قبیل کند شدن جریان و آگذاری‌ها به بخش خصوصی نیز در این جریان بروز کرده است، مازاد نقدینگی به عنوان عامل اختلال‌زا در اقتصاد ملی ایجاد شده است و این نقدینگی اضافی تمام تلاش‌های مسئولان را برای سامان بخشیدن به مجموعه اقتصادی کشور کم اثر می‌سازد.

وقتی استدلال بالا به کار گرفته می‌شود، تمام گناهان برگردن سرمایه‌داران می‌افتد. در همین چارچوب است که گفته می‌شود این سرمایه‌داران بدون آن که رحم و ملاحظه‌ای برای عامه مردم داشته باشند می‌خواهند منافع شخصی خویش را پیش ببرند.

به طور خلاصه، صحنه‌های توجیه روندها چنان تدوین شده است که در نهایت دست‌های نامرئی «آدام اسمیت» که باید به صورت خودکار اقتصاد را به سوی تعادل براند، به کلی حرکت خود را از دست می‌دهد.

با وجود پذیرشی که تحلیل بالا در میان دست‌اندرکاران یافته است، بررسی‌های اقتصادی نشان می‌دهد که اقتصاد ایران نیز مانند همه اقتصادهای جهان، قانونمندی‌های خاص خود را دارد. اگر این قانونمندی‌ها دیده و شناخته شود، بسیاری از ابهامات موجود برطرف می‌گردد. در چنین چارچوبی است که زمینه مناسب‌تری برای توسعه اقتصادی کشور

می توان فراهم ساخت. در ادامه بحث، در سه زمینه، شرایط کلی اقتصاد ایران که منجر به نوسان های اخیر گردیده مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

### زمینه های ساختاری

نقطه شروع ارزیابی ها بدون تردید، شناخت میزان جذب در اقتصاد ملی است. به طور خلاصه، میزان جذب، نشان دهنده حجم بالفعل اقتصاد کشور است و به مراتب، گویاتر از محصول ناخالص داخلی و محصول ناخالص ملی می تواند ابعاد اقتصاد ملی را نشان دهد (جدول شماره ۱). نگاهی به میزان واقعی جذب در اقتصاد ملی نشان می دهد که در دهه اخیر این رقم سیر پرنوسانی را پیموده است. اگرچه میزان جذب به قیمت ثابت در فاصله سال های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ روندی نزولی داشته، لکن از سال ۱۳۶۸ تغییر جهت داده است. اما مهم تر از این مسأله، شدت نوسان این پارامتر است.

اعداد جدول شماره (۱) به خوبی نشان می دهد که میزان جذب واقعی کشور در محدوده افق سالانه ۱۴/۵ درصد تا رشد سالانه ۱۷/۶ درصد در یک دوره پنج ساله ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹ حرکت کرده است. نوسان رشد میزان جذب در فاصله ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۲ نیز ۱۳/۳ درصد بوده است. به روایت دیگر اقتصاد ایران در آغاز سال ۱۳۷۳ در مسیری رکودی قرار داشته که نقطه شروع آن در سال ۱۳۷۰ بوده است. این نکته بسیار با اهمیتی است که کم تر به آن توجه می شود، زیرا اغلب گمان می برند که رکود عارضه ای است که از سال ۱۳۷۲ آغاز گشته است.

چنین نوسان هایی شدید به دلیل آن که قابل دوام بودن رشد را زیر سؤال می برد، سبب می شود که این موضوع ارزشی مطرح گردد که آیا وجود چنین رشد شدیدی همراه با نوسان هایی گسترده به نفع اقتصاد ملی بوده است؟

به بیان دیگر، از دیدگاه اقتصادی این مسأله پرسیده می شود که آیا رشدهای ناپایا و دگرگونی های شدید می توانند آن ثبات و امنیت لازم را برای توسعه اقتصادی قابل دوام فراهم آورد؟

امروزه بیش تر اقتصاددانان متخصص در امر رشد و توسعه اقتصادی معتقدند که رشد زمانی می تواند برازنده و بهینه شمرده شود که به عنوان نخستین شرط، اصل قابل دوام بودن را رعایت کرده باشد. با این اوصاف به سادگی می توان دید که اقتصاد ایران به دلیل برخوردار نشدن از وضعیتی که بتواند قابل دوام باشد، هرگز نتوانسته است به نقطه ای برسد که زمینه مطلوبی برای حرکت اقتصادی داشته باشد. این نوسانی بودن وضعیت اقتصاد و عدم وجود ثبات (ولو کم رشد) در اقتصاد، عوارض بسیار شدیدی بر کلیت اقتصاد ایران بر جای گذاشته است.

همین بی توجهی به ثبات اقتصادی و دست کم گرفتن ضرورت قابل دوام بودن توسعه،

جدول ۱- بررسی روند میزان جذب

درصد تغییرات	میزان جذب به قیمت ثابت		میزان جذب به قیمت جاری		سال
	خالص	ناخالص	خالص	ناخالص	
—	۹۱۷۶/۹	۹۹۰۳/۸	۶۲۵۲/۳	۶۸۷۲/۰	۱۳۵۹
—	۱۱۳۳۲/۰	۱۱۶۲۸/۰	۱۲۸۲۸/۷	۱۵۲۹۰/۷	۱۳۶۲
-۱۴/۵	۹۶۹۷/۲	۱۰۱۰۸/۵	۱۵۲۰۲/۶	۱۶۲۰۲/۱	۱۳۶۵
-۸/۲	۸۹۰۲/۷	۹۶۰۲/۵	۱۷۵۹۵/۲	۲۰۰۱۱/۸	۱۳۶۶
-۲/۲	۸۷۱۱/۵	۸۹۹۹/۸	۲۱۰۶/۱۰	۲۲۲۵۷/۲	۱۳۶۷
-۰/۲	۸۷۳۲/۳	۹۲۸۲/۵	۲۵۲۵۱/۰	۲۸۳۳۲/۱	۱۳۶۸
۱۷/۶	۱۰۲۸۷/۹	۱۱۱۰۰/۷	۳۳۷۸۷/۵	۳۸۶۱۲/۵	۱۳۶۹
۱۳/۶	۱۱۶۷۲/۲	۱۲۴۹۳/۹	۳۷۸۸۷/۹	۵۲۶۹۲/۶	۱۳۷۰
۵/۸	۱۲۳۵۵/۲	۱۳۳۶۲/۴	۶۲۷۵۲/۶	۷۱۶۲۰/۲	۱۳۷۱
۴/۳	۱۲۸۸۱/۷	۱۲۹۹۲/۲	۸۵۹۳۲/۹	۹۲۶۱۲/۷	۱۳۷۲

میزان جذب ناخالص = مصرف + سرمایه گذاری شامل افزایش موجودی

سبب شده است که فعالان در اقتصاد هر یک به تنهایی به فکر پوشش دادن به خودشان باشند. این موضوع را می توان به خوبی در حجم انبوه موجودی انبار که در واحدهای کشور انباشته شده است ملاحظه کرد. هر زمان که دروازه‌ای باز شده، تولیدکنندگان از فرصت استفاده کرده و برای پوشش دادن خود به تهیه مواد اولیه لازم برای ادامه فعالیت‌هایشان پرداخته‌اند. در نهایت اقتصاد ملی هزینه را کد بودن بخش بزرگی از منابع را پرداخته است و برنامه‌ریزان دچار این توهم شده‌اند که قیمت‌ها به اندازه کافی افزایش نیافته است تا بتواند تقاضا را مهار کند! برای نشان دادن ابعاد موجودی انبار واحدهای تولیدی کشور کافی است ذکر شود که در سال ۱۳۷۱، افزایش موجودی انبار ۱۳/۸ درصد ارزش محصول ناخالص داخلی کشور به قیمت هوامل بوده است.

به طور خلاصه، کم بها شمردن ثبات اقتصادی از یک سو هزینه گزافی را بر اقتصاد ملی تحمیل کرده است و از سوی دیگر این خطای دید را در مسئولان اقتصادی به وجود آورده است که سطح قیمت‌ها را پایین تر از حد تعادل بدانند و نسبت به گران کردن کالاها در تلاش برای رسیدن به کنترل اقتصاد رغبت نشان دهند. همین دیدگاه باعث شده است که تا می توانند در مسابقه قیمت با بازار وارد شوند. این یکی از هوارض نوسانی بودن و عدم

جدول ۲- پس انداز در مسیر سرمایه گذاری (ارقام به میلیارد ریال)

سال	قیمت جاری			قیمت ثابت		
	پس انداز داخلی	پس انداز ملی	تشکیل سرمایه	پس انداز داخلی	پس انداز ملی	تشکیل سرمایه
۱۳۵۹	۱۷۲۱/۲	۱۷۲۶/۹	۱۹۶۱/۸	۲۲۶۹/۲	۲۲۷۲/۲	۲۵۷۵/۲
۱۳۶۲	۲۷۰۵/۷	۲۶۷۱/۹	۲۲۲۱/۰	۲۵۲۲/۷	۲۵۱۹/۰	۲۲۲۹/۲
۱۳۶۵	۲۳۱۷/۶	۲۳۹۸/۹	۲۵۹۲/۸	۲۲۲۱/۲	۲۲۲۲/۲	۲۰۵۷/۲
۱۳۶۶	۵۰۱۶/۲	۲۹۷۶/۹	۵۰۷۹/۰	۲۶۰۹/۹	۲۶۰۱/۰	۲۰۵۸/۲
۱۳۶۷	۲۱۹۹/۹	۲۰۸۲/۵	۲۲۵۲/۱	۲۲۷۰/۰	۲۲۵۲/۱	۱۳۲۱/۹
۱۳۶۸	۶۰۲۵/۲	۶۳۷۹/۲	۶۶۰۰/۲	۲۶۸۶/۱	۲۷۰۱/۶	۱۷۶۶/۰
۱۳۶۹	۸۵۱۹/۷	۹۰۱۸/۰	۱۰۲۸۹/۶	۳۱۷۹/۰	۳۲۲۶/۲	۲۲۰۰/۶
۱۳۷۰	۱۲۰۶۲/۵	۱۳۱۵۶/۹	۱۶۶۲۹/۷	۲۶۲۱/۲	۲۸۲۸/۰	۲۷۶۲/۶
۱۳۷۱	۱۸۳۲۹/۲	۱۹۱۲۸/۸	۲۳۵۰۶/۹	۲۱۷۷/۹	۲۲۸۲/۲	۲۰۸۷/۲
۱۳۷۲	۲۸۵۲۲/۱	۲۷۳۷۰/۱	۲۷۳۲۷/۲	۲۰۲۶/۷	۲۳۲۲/۷	۲۲۲۲/۹

ثبات اقتصاد ملی محسوب می گردد.

البته در این جریان هزینه دیگری هم بر اقتصاد ملی تحمیل شده است: نوسان های شدید سبب گشته است که تراکم منابع در مسیرهای غیرمعمول به شیوه ای باشد که از چشم مسئولان برنامه ریزی پنهان بماند. آن چه در اصطلاح عامیانه ثروت بادآورده خوانده می شود. در واقع حاصل انباشت ارزش به شیوه ای ناگهانی و خارج از رویه عادی اقتصاد در مراکز مختلف است. در واقع فقدان ثبات، یکی از دلایل اصلی به وجود آمدن ثروت های کلان بادآورده است.

به بیان دیگر تلاطم زیاد از حد اقتصاد، عاملی شده است که انگیزه پیوند جویی با توسعه پایدار را سست کرده و از این راه به اقتصاد ملی زیان می رساند. در واقع، عدم ثبات و تلاطم از مشخصه های برجسته اقتصاد ایران است و شاید کم تر کسی از فعالان مدعی شود که این زیان ها به تازگی با اقتصاد ملی ما پیوند جسته است.

دومین مشخصه اقتصاد ایران، کاهش متناوب قابلیت تجهیز سرمایه است. نگاهی دقیق تر به بافت و ساخت اقتصاد ملی نشان می دهد که به رغم آن که به نظر می رسد در سال های برنامه اول، منابع به شدت برای سرمایه گذاری تجهیز شده باشند، وقتی ارزشیابی ها به قیمت ثابت (یعنی جدا از افزایش ارقام به دلیل تورم) صورت می پذیرد، به سادگی دیده

می‌شود که اگرچه میزان سرمایه‌گذاری از ۱۷۶۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۸ به ۲۷۶۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۰ و ۳۰۸۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۱ رسیده است، با این حال در مجموع قدرت تجهیز منابع که در سال‌های ۱۳۶۴ تا شروع برنامه مرتب سیر نزولی داشته و با شروع برنامه قدری بهبود پیدا کرده، از سال ۱۳۷۲ سیر نزولی (حتی با شدتی بیش از قبل از برنامه) یافته است (جدول شماره ۲). به عنوان مثال در سال ۱۳۶۹، که نقطه اوج رشد میزان جذب بوده، فقط ۶۹/۲ درصد از پس‌اندازهای داخلی به مصرف تشکیل سرمایه ثابت واقعی رسیده است. رقم مشابه در سال ۱۳۷۲، به ۵۵/۶ درصد کاهش یافته است. این رقم باقیمانده که در تشکیل سرمایه به کار نرفته در واقع همان چیزی است که به نادرست، نقدینگی اضافه جامعه خوانده می‌شود و به نظر می‌رسد که مسئولان می‌خواهند با کنترل نقدینگی خصوصی به تنظیم آن بپردازند. حال آن که رقم مذکور مانده پس‌انداز است نه نقدینگی.

پس ملاحظه می‌شود که به استثنای چند سال اول برنامه اول که قدری این روند کنترل شده بود، در مجموع اقتصاد ایران دارای این خصیصه است که هر روز بیش از پیش کفایت خود را در تجهیز منابع پس‌اندازی برای سرمایه‌گذاری از دست می‌دهد. حاصل اجتناب‌ناپذیر این وضع روی آوری به دلالتی و سرازیر شدن منابع سرگردان پس‌اندازی به

رشد سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص

سال	عملکرد	برنامه
۱۳۶۷	-۱۶/۰	-
۱۳۶۸	۶/۲	۲۶/۲
۱۳۶۹	۱۲/۳	۳۱/۹
۱۳۷۰	۲۰/۹	۲/۹
۱۳۷۱	۶/۹	-۰/۲
۱۳۷۲	۲/۷	۱/۲

سویی است که بالاترین سود بادآورده را عاید می‌سازد. بنابراین دیده می‌شود که یک روز ارز، روز دیگر طلا و لحظه‌ای بعد اساسی‌ترین نیازهای مصرفی و تولیدی در معرض تهاجم این منابع که جوپای حفظ و افزایش ارزش هستند قرار می‌گیرند.

لازم به تذکر است که تجهیز منابع در واقع فقط گام اول سرمایه‌گذاری است. به سادگی می‌توان با مطالعه سرمایه‌گذاری‌های انجام شده نشان داد که حجم سرمایه‌گذاری‌ها حامل و گویای ارزش توسعه‌ای آن‌ها در اقتصاد ملی نیست. وقتی مثلاً هکتارها سوله بدون وجود ماشین آلات آن هم برای تولیداتی که قابلیت ارزش آفرینی نداشته و تنها سرمایه‌گذاری‌های موازی و مازاد ظرفیت تلقی می‌گردند، ساخته می‌شود، اگرچه میزان تجهیز منابع را بالاتر نشان می‌دهد، اساساً اقتصاد را بهره‌ای نمی‌رساند و در اصلاح ساختار نقشی ایفا نمی‌نماید و نمی‌تواند به رفاه و رشد درآمد و تولید ملی کمک کند. در واقع ارزش آفرینی سرمایه‌گذاری را باید با درجه بالا بردن توان تولیدی کشور که حاصل انجام آن سرمایه‌گذاری‌ها است ارزیابی کرد. در این صورت دست کم باید مشخصات زیر در مورد سرمایه‌گذاری‌ها معین گردد:

- محتوای دانش فنی پیوند یافته با سرمایه‌گذاری،

- درصد سرمایه‌گذاری‌های به ثمر نشسته،

- میزان سرمایه‌گذاری‌های موازی در مقابل سرمایه‌گذاری‌های مکمل،

- درجه ثبات رویه در امر سرمایه‌گذاری‌ها.

هیچ مطالعه‌ای وجود ندارد که تغییر توان تولید کشور را ارزیابی کرده باشد و محتوای دانش فنی پیوند یافته با سرمایه‌گذاری‌ها چه به صورت مطلق و چه به صورت نسبی ناشناخته باقی مانده است.

در مورد درجه به ثمر رسیدن سرمایه‌گذاری‌ها دست کم اشکالی فنی برای محاسبه این رقم وجود ندارد، ولی مسئولان صنعتی هرگز به آن نپرداخته‌اند. در مورد سرمایه‌گذاری‌های مکمل و موازی هم، مسئولان صنعتی می‌توانند ارزیابی‌های دقیقی داشته باشند هر چند که هنوز مطلبی در این مورد انتشار نیافته است. در این میان تنها موضوع درجه ثبات رویه در امر سرمایه‌گذاری‌ها باقی می‌ماند که تنها در شکل کلان بحث شده است.

لازم به ذکر است که در برنامه اول، مسئولان در یک دوره پنج ساله، اکت ۷۲ درصد تا رشد ۳۱/۹ درصد سرمایه‌گذاری را مدنظر داشته‌اند. در عمل رشد تشکیل سرمایه از ۲/۷ درصد تا ۴۰/۹ درصد دامنه داشته است و (البته نسبت به عملکرد سال ۱۳۶۷ قابل توجه است) با این حال سرمایه‌گذاری‌هایی با چنین نوسان‌های شدید به قاعده عرف نمی‌توانسته مشوق و برانگیزنده رشد و توسعه پایدار در اقتصاد ملی باشد.

بنابراین با ملاحظه این اعداد نیز یک بار دیگر مشخص می‌شود که اقتصاد ما با افت کارایی در تجهیز منابع مواجه شده است، ضمن آن که دچار نوسان‌های شدید نیز است. این قاعده کلان در سطح خرد (رشته‌ای یا جغرافیایی) هم صدق می‌کند یعنی سرمایه‌گذاری‌ها چه در برنامه و چه در عمل نوسان‌های شدیدی داشته است. چنین وضعی به یقین، اتلاف و ضایعات زیادی به همراه داشته است.

وقتی اقتصادی با چنین عارضه‌های ساختاری و ناهنجاری‌های عمیق روبه‌رو است، نمی‌توان انتظار داشت که در کوتاه مدت تغییر فاحشی در آن به وجود آید. در چنین حالتی بسیار طبیعی است که هر کس پوششی برای خود بیابد. در عمل پس اندازها غیرمولد (مثل سکه) از بالاترین درجه ایمنی برخوردارند.

اگرچه وجود این نوع پس اندازهای از دیدگاه اقتصادی زیان عمومی دارد، از دیدگاه فردی از امنیت کافی برخوردار است و به همین دلیل نیز مردم به طور طبیعی به آن روی می‌آورند. هر قدر نابسامانی‌های ساختاری بیش تر باشد، تمایل عموم به کاستن از مصرف جاری و روی آوردن به پس اندازهای غیرمولد بیش تر می‌شود. در نهایت این وضع به نوبه خود به سلامت اقتصاد آسیب می‌رساند.

#### زمینه‌های سیاستی

سیاست‌های میان مدت تا درازمدت اقتصادی نیز به نوبه خود تأثیری به سزابر وضعیت کنونی اقتصاد ملی داشته است.

در زمینه سیاست‌ها چندین مورد به طور مشخص باید مورد بحث قرار گیرد. در زیر این موارد ذکر شده است:

#### ۱. سیاست تضعیف مداوم ارزش پول ملی:

بر اساس نظریه‌های اقتصادی، تضعیف زمانی می‌تواند به بهبود وضع اقتصاد بینجامد که تبلور تغییر ارزش برابری پول ملی در بخش‌های واقعی اقتصاد قابل مشاهده باشد. چنین حالتی زمانی به وقوع می‌پیوندد که تضعیف ارزش پول ملی با تغییرات اصلاحی در ساخت اقتصاد همراه گردد، یعنی صادرات مفید به حال اقتصاد افزایش یابد و از این راه با افزایش تولید داخلی کمبودهای ارزی کشور مرتفع گردد.

وقتی تضعیف در زمینه‌ای ناهنجار صورت پذیرد، به جای افزایش صادرات، افزایش خروج سرمایه به وقوع می‌پیوندد و در این جریان منابع ملی به نام صادرات به خارج می‌رود. از طرف دیگر، مجموعه صادر شده به افزایش تقاضا برای مصنوعات داخلی کمکی نمی‌کند. بنابراین تغییر ساختاری مورد نیاز هم به وقوع نمی‌پیوندد.

عارضه‌های بالا در مورد ایران به وضوح مشهود است. صادرات غیرنفتی افزایش یافته است ولی بخش بسیار بزرگی (متجاوز از نیمی) از آن رافرش و پسته تشکیل می‌دهد. سبب صادرات غیرنفتی به طور خالص ارزآور نیست و همان ارزی هم که به صورت ناخالص صادرات نامیده می‌شود به داخل کشور بر نمی‌گردد و به مصرف نیازهای ارزی کشور نمی‌رسد.

به سخن دیگر کم‌تر از ۲۰ درصد از ارزشهای صادرات غیرنفتی به کشور بر می‌گردد. به

یقین ارز مصرف شده برای این صادرات چندین برابر مقدار ارز برگشت شده است!

#### ۲. سیاست پیروی از بازار آزاد:

نظر به این که در هیچ زمان ورود به بازار با جهت گیری کنترلی لازم همراه نبوده و بازار آزاد همیشه با ورود مسئولان داغ تر شده است، در طول زمان عدم توازن های اقتصاد تشدید یافته است. برنامه ریزی های اقتصادی هم که این بازار را با بازار رقابت کامل مندرج در نظریه های اقتصادی اشتباه می گیرند، از این بازار نامتعادل به نام نمونه تعادل نام می برند، در حالی که بازار در واقع تراز ساز کلیه عدم تعادل های اقتصاد است نه آن که خودش در حال تعادل باشد. مداخله های مسئولان همیشه، انتظار کسب سودهای بادآورده را تشدید کرده است.

#### ۳. برنامه ریزی های غیر واقعی:

برنامه های اقتصادی و بودجه کشور همیشه چنان تدوین می شود که گویی مشکلی در کار نیست. در برنامه پنج ساله دوم از تورم ۱۲/۵ درصدی سخن به میان می آید، واردات به مراتب کم تر از رقم جاری آن است و در بودجه دولت پیوسته گفته می شود که کسری بودجه به صفر رسیده است، حال آن که در واقع بودجه سال ۱۳۷۳ باید بیش از ۲۰ هزار میلیارد ریال (یعنی حدود ۵۰ درصد بودجه) کسری داشته باشد.

وزارت نفت ارقام درست تولید و مصرف را بیان نمی کند. زیرا میزان واقعی تولید و صادرات را نمی تواند به درستی بیان کند. مواردی از این قبیل بسیار زیاد است. در نهایت در برنامه ریزی ها تصویر درستی از وضع اقتصاد برای مسئولان وجود ندارد.

#### ۴. بی توجهی نسبت به مصوبه ها و برنامه ها:

گذشته از خطاهای برشمرده، مصوبه ها و برنامه ها هم هرگز جدی تلقی نمی شود. در بودجه سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ دولت بخش هایی را مکلف کرد که صادرات داشته باشند و اگر صادرات حاصل نشود، ارز آن بخش ها کاهش یابد. چنین صادراتی حاصل نشد و دولت هم اقدام خاصی در مورد آن بخش ها انجام نداد. در موارد متعدد در مورد ذخایر ارزی، محدودیت هایی گذاشته شده ولی هیچ کس به آن توجه نکرده است.

هیچ واکنشی هم در برابر این بی توجهی بروز داده نشده است. عیب بی توجهی به مصوبه ها آن است که از اعتبار دولت نزد مردم می کاهد. بی اعتباری دولت، قدرت کنترل مسئولان و سیاست ها را بر اقتصاد کاهش می دهد.

### ۵. خصوصی سازی های غلط و «رانتی»:

در شرایطی که باید همت اصلی متوجه ایجاد ظرفیت های جدید صنعتی باشد و صنایع ملی شده موجود نیز به بهترین شرایط به بخش خصوصی واگذار شود، متأسفانه به دلیل عملکرد غلط مسئولان ذی ربط، شمار زیادی از صنایع مذکور با شرایط تقریباً (صفر) به اشخاص دارای روابط خاص تعلق گرفته و عملاً هیچ گونه نقشی در جذب پس انداز جامعه نداشته است. بررسی نحوه واگذاری کارخانه ها که ظرف دو سال گذشته در سازمان صنایع ملی و با تأیید وزیر مربوط صورت پذیرفته گویای آن است که هیچ یک از اهداف خصوصی سازی مورد توجه قرار نگرفته و تنها کوشش شده است که ثروت های «رانتی» در اختیار گروه ها و اشخاص با نفوذ و مدیران دولتی کم قابلیت تر قرار بگیرد و به هیچ وجه صرفه و صلاح دولت و اقتصاد ملی ملحوظ نظر قرار نگرفته است.<sup>۱</sup> این گونه واگذاری ها حتی در ایجاد قشر کارآفرینان در جامعه نیز واجد کم ترین اثری نبوده است.

### زمینه های مداخله ای

مسئولان بارها سیاست های مداخله ای لحظه ای را برای بازار شکنی اجرا کرده اند. موارد مشخص این سیاست ها چنین است:

- فروش و پیش فروش سکه به نرخ نزدیک به بازار آزاد به قصد بازار شکنی (دوبار)
- فروش ارز به میزان ۵۰۰۰ دلار برای هر فرد به نرخ بازار
- پیش فروش انواع خودرو سواری ساخت داخل به قیمتی اندکی پایین تر از قیمت بازار آزاد.

چنین سیاست هایی زمانی کنترل کننده خواهد بود که:

الف) بازار آزاد وضعیت تعادل یا ثباتی را نشان دهد.

ب) مسئولان بتوانند به عنوان عرضه کننده نهایی تا پایان رسیدن به مرحله کنترل در بازار حاضر باشند.

ج) عرضه به ترتیبی صورت پذیرد که در دیگران انگیزه ای برای ورود به بازار ایجاد نکند و در همین حال حاکمیت مسئولان را نیز خدشه دار نسازد. هیچ یک از این سه بند ذکر شده

۱. در بیان مسئولان اقتصادی دولت شنیده می شود که مصوبه اخیر مجلس در مورد تغییر شیوه واگذاری در ایجاد شرایط فعلی و افزایش نرخ سکه و طلا نقش داشته در حالی که کاملاً برعکس است.

- اگر جمع کل واگذاری های سازمان صنایع ملی ایران و سازمان گسترش و نوسازی ظرف یک سال (به شیوه ۲ سال گذشته) محاسبه بشود کلاً از ۱۲۰ درصد رشد نقدینگی هر سال کم تر است، مثلاً کل فروش های انجام شده در سال ۱۳۷۱ نسبت به کل نقدینگی ۲۸ درصد است!

بنابراین اثر ارقام مذکور در کل نقدینگی و حتی پس انداز جامعه اندک است که تقریباً باید صفر فرض شود.

- تصادفاً توقف عرضه سهام (که به دلیل عدم صدور آیین نامه اجرایی برای مصوبه مجلس بوده) در گرم کردن بازار بورس و فعال تر کردن آن و بالطبع افزایش جذب نقدینگی دارای اثر مثبت بوده است.

در عمل برقرار نبوده است. مهم ترین موضوع این است که بازار آزادی که مدنظر مسئولان قرار می گیرد هرگز بازاری تعادلی نیست. چگونه می توان امیدوار بود که به فرض رسیدن به حدود این بازار، وضعیت حاصل برآورنده و بهینه باشد؟

چه تضمینی وجود دارد که وضعیت کنونی بازار آزاد قابل دوام باشد؟ در هیچ یک از موارد ذکر شده مسئولان نتوانسته اند ثبات قدم خود را حفظ کنند، بنابراین پیوسته دولت عقب گرد کرده است.

باز هم در هیچ یک از موارد عرضه ویژگی های بند (ج) را نداشته است و همیشه صف تشکیل شده انگیزه ای برای جلب توجه و ایجاد تقاضای اضافی بوده است.

### جمع بندی

سه زمینه ساختاری، سیاستی و مداخلاتی دولت در اقتصاد ایران در بروز ناهنجاری های اقتصادی به طور کلی و در خصوص افزایش نرخ سکه و ارز به طور مشخص قابل احصا است. در زمینه ساختاری، اقتصاد ایران با ضعف تجهیز منابع برای سرمایه گذاری و نوسان های پرحاشیه و پرتلاطم روبه روست. در زمینه سیاستی، تضعیف مداوم ارزش پول و پیروی از بازار آزاد (تحت اطلاق تعدیل اقتصادی) ایجاد شرایط لازم برای ایجاد ناهنجاری های برشمرده مؤثر است. گفتنی است که شرایط موصوف اگرچه هم مفهوم با معنای تعدیل اقتصادی است، لکن اقتصاد ایران نیازمند آن است که به دلیل شرایط ناهمواری که در سال های قبل از برنامه اول داشته، بستر سازی مناسب را برای تحقق تعدیل اقتصادی به عمل آورد. به نظر می رسد بدون آماده سازی بستر مناسب، دور تسلسلی که از نظر اقتصادی خطرناک خوانده می شود، روی خواهد داد.

به بیان دیگر، اجرای سیاست های تعدیل نیازمند اقداماتی است که بعضاً قبل یا همزمان با اجرای سیاست های تعدیل به کار گرفته شود که متأسفانه این امر تحقق نیافت و تنها آثار توری مهار نشده «تعدیل» برگردۀ اقتصاد باقی ماند. بنابراین ضمن پذیرش اصل سیاست تعدیل، لازم است سرعت حرکت و ظرافت های لازم دقیقاً ارزیابی و حساب شده پیاده گردد.

علاوه بر زمینه های ساختاری و سیاستی که در بروز بحران های مورد اشاره نقش داشته اند، زمینه های مداخله جویانه دولت در بازار نیز واجد آثار منفی بوده است.

رفع تنگناهای برشمرده خود نیازمند روش های ویژه ای است. به دلیل شناخت متفاوت مسئولان از تنگناهای مذکور، لاجرم کوشش های آنان کم تر توانسته به حل مسأله بینجامد.